

تقریر دفتر استاد سید کاظم مصطفوی «زید عزه العالی» از درس خارج فقه
استاد سید کاظم مصطفوی؛ 1393/07/05



موضوع: اشتراط ازاله اثر در مطهریت ماء

قول دوم درباره معنای تطهیر که ازاله اثر هم لازم است گفته شد که درباره تطهیر شیء متنجس به توسط آب مطلق و آب کثیر محل اختلاف است و دو قول وجود دارد: قول اول این است که در تطهیر ازاله عین نجاست و رفع شدن اجزاء صغار نجاست کافی است و اما قول دوم که گفته می شود برای حصول تطهیر باید اثر نجاست هم مرتفع بشود یعنی رائحه و لون و طعم نجاست هم ازاله شود تا ازاله نجاست به طور کامل و صحیح صدق کند. شیخ طوسی قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: در تطهیر و ازاله نجاست واجب است که رائحه نجاست ازاله شود [1]. پس بنابر قول شیخ طوسی تا در تطهیر متنجس رائحه نجس ازاله نشده باشد، تطهیر حاصل نشده است. علامه قدس الله نفسه الزکیه در کتاب منتهی می فرماید: واجب است در تطهیر ازاله عین و لون نجاست، ازاله رائحه واجب نیست اما لون واجب است. مثلاً کسی لباس اش با خون نجس آلوده شد، می خواهد تطهیر کند، این تطهیر وقتی حاصل می شود که در لباس رنگ خون باقی نماند [2]. و اما در کتاب قواعد همین علامه حلی قدس الله نفسه الزکیه می فرماید: در تطهیر لباس متنجس لازم است ازاله عین و ازاله اثر یعنی ازاله رائحه و لون اما به شرط اینکه در حد عسر نرسد، اگر عسری شد، واجب نیست [3]. این اقوال بود که قول شیخ طائفه و قول علامه حلی است، آن شیخی که محور متقدمین است و این علامه ای که محور متاخرین، پس متقدمین و متاخرین درباره ازاله نجاست مطلبی دارند که با متن منطبق نیست. قول اول مطابق با متن است و فتوای کل متاخرین که ادله آن گفته شد.

اما ادله این قول: استصحاب، و صدق معنای ازاله، قاعده فلسفی، تحلیل علمی و روایت و احتیاط

اما ادله قول دوم که ازاله باید در حدی باشد که لون و رائحه هم زدوده بشود. آنچه در بیان فقهاء آمده است و آنچه از ضمن کلام شان استفاده می شود، از این قرار است: 1. استصحاب نجاست، نجاست قطعی بود، الان ازاله شد عین آن ولی لون و رائحه باقی است، شک می کنیم در زوال نجاست، استصحاب می کنیم. این استصحاب مقتضایش این است که تا وقتی که لون و رائحه وجود دارد، آن لباس یا آن شیء متنجس محکوم به نجاست است. 2. صدق کامل معنای ازاله، بی تردید با یک تصور نسبتاً کاملی به تصدیق می رسیم، ازاله چیست؟ زدودن نجاست است، این زدودن و برطرف کردن نجاست به نحو کامل این است که عین نجاست و اثر باقی مانده از آن نجاست باید برطرف بشود، زدوده بشود، این صدق کامل بدون رفع رائحه و لون در کار نیست. اگر بگویید که صدق عرفی می کند، جوابش این است که مرجعیت عرف اختصاص دارد به فهم معانی از الفاظ طبق تواتر و صحت سلب عرفی. این قاعده که مرجعیت عرف اختصاص دارد این متن کفایه است و معروف اصول است. مرجعیت عرف اختصاص دارد به فهم معانی الفاظ نه به تطبیق مفاهیم بر مصادیق. تطبیق مفاهیم بر مصادیق احیاناً تخصص می طلبد. ازاله معنایش را عرف می فهمد که برطرف کردن است اما تطبیق کند به مصداق خارجی این کار عرف نیست.

در تعارض عرف و لغت کدام مقدم است؟

سوال: اگر امر دائر بشود بین عرف و اهل لغت کدام مقدم است؟

جواب: به طور طبیعی عرف با لغت تعارض ندارد. چون عرف در امتداد لغت است، تعارض هم عرضی می خواهد، اگر در طول باشد تعارض زمینه ندارد. تعارض یعنی در عرف هم هستند، اگر عرف معنای دیگری اعلام بکند در طول معنای لغوی است، بنابراین هر چیزی که با چیز دیگر در ادامه و طول باشد، زمینه برای تعارض وجود ندارد. اگر در محدوده لغت آمده باشد معنای لغوی را می گوید و اگر در محدوده عرف آمده باشد معنای عرف را می گیریم، بستگی به محدوده دارد، استعمالش عرفی است یا لغوی، اما اصل جعل این دو تا معنا در معرض تعارض نیستند، چون عرف رتبه اش متاخر از رتبه لغت است. 3. قاعده عقلی فلسفی مسلم که عبارت است از امتناع انتقال عرض بدون انتقال معروض. مثلاً یک جسمی است و رنگ همان جسم است، الان این رنگ منتقل بشود بدون اینکه جسم با او همراه باشد، جدای از جسم امکان ندارد. چون عرض قائم به غیر است، استقلال ذاتی ندارد، وجودش بسته به وجود معروض است و جدای از معروض قابل تحقق نیست. بنابراین انتقال عرض بدون انتقال معروض محال است. از این رو اگر بگوییم لون و رائحه نجاست به لباس منتقل شده و خود نجاست دیگر نیست، خود نجاست معروض است و لون و رائحه عرض است، انتقال عرض بدون انتقال معروض محال است. بنابراین لون و رائحه که عرض است برای نجس، بگوییم نجس رفت و لون و رائحه دیگر نیست، عرض جدا شد از معروض، انتقال عرض بدون انتقال معروض است و این محال است. و منظور از انتقال جابه جایی است نه اینکه بگوییم الان حتماً همیشه معروض سرجایش باشد و بو و طعم برود جای دیگر، یعنی یک عرضی که به معروض وابسته است، هیچ گاه بر اساس قاعده مسلم فلسفی این جزء قواعد برهانی نیست، بلکه جزء قواعد ضروری فلسفی است.

سوال: خود نجس هم عرض است.

جواب: عین نجس اجسام است، جسم خارجی است، جوهر است، وجود خارجی دارد و حجم دارد. مثلاً خون که به عنوان یک شیء دارای شیئیت از بین برود و بگوییم خون زوده شد اما رنگش است، رنگ خون بود، خون که ذاتش بود رفت، رنگش است. که لون و رائحه عرض است و اینها قائم بالذات نیستند، قائم بالغیر است. بنابراین بگوییم رنگ است و خودش نیست، اگر بگوییم رنگ است و خودش نیست، جدایی بین عرض و معروض است و محال است. بنابراین می‌گوییم رنگ است نجاست هم است. لذا برای ازاله نجاست باید رنگ هم از شیء متنجس زوده شود. 4. تحلیل علمی. براساس آزمایشات علمی دقیق و روشن بو و رائحه و لون نجس ذرات ماهیت و حقیقت نجس را با خودش دارد، منتها ذرات ریز است و با دستگاه قابل رویت است. بوی یک نجس که متصاعد می‌شود، ذرات ریز آن نجس همراه آن است منتها رویت با چشم عادی نیست. بنابراین از لحاظ تحلیل علمی هم رائحه و لون عین نجاست است منتها عین نجاستی که با چشم عادی دیده نمی‌شود و عدم دیدن با چشم عادی دلیل بر رفع حکم نمی‌شود.

اما روایت سیار را صاحب جواهر اشکال می‌کند

5. روایتی است که صاحب جواهر هم قدس الله نفسه الزکیه به آن روایت اشاره می‌کند، و باسناده عن محمد بن احمد عن السیاری عن ابی یزید القسمی أو ابی یزید القمی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام، باسناده اسناد شیخ طوسی به محمد بن احمد که از اجلاء و ثقات است اشعری‌ها و قمیین، صحیح است و اشکالی نیست. عن سیاری که احمد بن محمد سیاری است، این محل کلام است و توثیق ندارد. عن ابی یزید القسمی یا قمی دو نسخه وجود دارد که در وسائل شیخ حر عاملی قسمی آورده است و من تحقیق دیگری را دیدم در وافی که ابی یزید قمی درست است. بنابراین سند مورد اعتماد و مورد تایید نیست و خالی از اشکال نیست. «عن ابی الحسن الرضا علیه السلام انه سأله عن جلود الدارث یتخذ منه الخفاف قال لا. تصل فیها فانه تدبغ بخرء الکلاب»[4]، سوال کردم از پوستی که سیاه رنگ می‌شود. دارش یک لغت محلی برای کفش است و پوست سیاهی که رنگ سیاه شده. پوستی را رنگ سیاه کفش درست می‌کنند، از این کفش‌ها استفاده کنیم جایز است یا جایز نیست، امام طبق این روایت می‌فرماید «لا. تصل فیها فانه تدبغ بخرء الکلاب»، این کفش‌ها رنگش به وسیله دباغی با خرق و مدفوع کلاب است. از این روایت استفاده شد که دلالتش بر مطلوب درست است که رنگ سیاه باقی مانده و خود خرق که از بین می‌رفت. رنگ باقی می‌ماند رنگ نجس هم محکوم به نجاست است. صاحب جواهر قدس الله نفسه الزکیه نسبت به این روایت اشکالی که دارد، اشکال سندی است. می‌فرماید: در سند این روایت سیاری آمده که این سیاری احمد بن محمد بن سیاری است، کسی است که نجاشی درباره اش فرموده «ضعیف الحدیث و فاسد المذهب». بنابراین از آن ضعافی است که به روایتش اعتماد نمی‌شود[5]. در بحث رجال گفته ایم که هر روایت ضعیف مساوی با ساقط و حذف نیست، چون روایت ضعیف داریم که راوی آن هنوز وثاقتش ثابت نشده، این را نمی‌گوییم که از اعتبار کاملاً ساقط است، بلکه حال منتظره دارد، زمینه برای اعتبار دارد و در حد موید هم است. گفته می‌شود که کافی روایات ضعیف زیاد دارد، دارد که دارد روایات ضعیف

کافی که فاقد اعتبار نیست، اعتبار درجه ابتدائی اش را دارد. اما بعض روایات ضعیف که به طور صریح قدح شده، دیگر به آن اعتبار نمی شود مثل این حدیث که درباره او آمده ضعیف الحدیث و فاسد المذهب، این سند دیگر مطمئناً قابل اعتماد نیست. می فرماید: با این سندی که دارد، به این روایت اعتماد نمی شود.

این روایت موید می تواند باشد
ما می گوییم اگر این سند ضعیف است ولی تقویت هایی دارد و آن ادله چهارگانه در کنار این قرار بگیرد، حداقل این روایت ضعیف با آن ادله دیگر در حد یک موید می تواند باشد.

اما روایت صریح
و برای تائید مطلب که می توانیم بگوییم که از نص صحیحی اشعاری به دست می آید، آن نص صحیحی که اشعار دارد، صحیح ابن بزیع، سند صحیح است. درباره ماء بئر است، «ماء البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر ریحہ أو طعمه»، خبر از ریح و طعم است، گفتیم اشعار دارد، «فینزح منه حتی یذهب الریح و یطیب طعمه[6]»، این روایت اشعار دارد و سند هم صحیح است. ریح و طعم نجس را از یک سو موضوع نجاست قرار داده و از سوی دیگر ازاله را هم گفته است که «حتی یذهب الریح و یطیب الطعم». به این جهت اشعار می گوییم که احتمال خصوصیت وجود دارد. درباره ماء بئر این حکم باشد و ازاله ریح و طعم از آب عسری نیست، حرجی نیست. از این جهت که احتمال خصوصیت گفتم اشعار دارد و الا می گفتیم دلالت دارد.

دلیل ششم احتیاط است
و در آخر هم دلیل ششم ما هم مطابق احتیاط است و باید سعی کنیم که لون و رائحه زدوده بشود. این ادله ای بود که نسبت به قول دوم بیان شد.

[1] نهایی، شیخ طوسی، ج 1، ص 217.

[2] المنتهی، علامه حلی، ج 3، ص 243.

[3] قواعد الاحکام، علامه حلی، ج 1، ص 195.

[4] وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 2، ص 1033، ابواب نجاسات، ب 25، ح 5، ط اسلامیه.

[5] جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، ج 6، ص 201.

[6] وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج 1، ص 126، ابواب ماء مطلق، ب 14، ح 6، ط اسلامیه.